

نگاهی دیگر به مرزهای شرقی ایران



پیرو درج مقاله پیروز مجتهدزاده با عنوان «مرزهای شرقی ایران» در شماره ۲۱ فصلنامه گفتگو، پائیز ۱۳۷۷، مقاله زیر به قلم یکی دیگر از صاحب نظران این موضوع، عبدالرضا سالاربهزادی در همین زمینه به دفتر فصلنامه ارسال شد. در این مقاله، آقای سالاربهزادی پس از یادآوری «تحقیقات و تألیفات گرانبار» آقای مجتهدزاده در مورد «حقوق ایران در خلیج فارس چه در دوران قبل از انقلاب و چه بعد از آن و در دوران جنگ تحمیلی» که «کمک شایانی» نه فقط به روشن شدن اذهان عمومی که به آشنا شدن دولتمردان ایران و سایر کشورها ... به حقایق تاریخی و ژئوپلیتیکی منطقه کرد»، یادآوری نکاتی را در مورد نوشته «مرزهای شرقی ایران» به ویژه در ارتباط با مرزهای بلوچستان لازم تشخیص داده اند که در اینجا از نظر خوانندگان می گذرد.

در یکی از مصاحبه هایی که در سال گذشته با دکتر مجتهدزاده انجام شده، ایشان به درستی به یکی از آفات اساسی تاریخ نویسی در ایران معاصر اشاره کرده، می گویند: «وقتی کتاب های تاریخی را بررسی می کنیم در می یابیم بت سازی و بزرگ کردن یک فرد و قهرمان درست کردن حتی گاهی به قدری افراطی صورت می گیرد که آدم متأثر می شود... می خواهم از آن هایی صحبت کنم که به خاطر بُت ساختن ها و قهرمان ساختن ها در تاریخ ما شکسته شدند... یعنی هرکار مثبتی که امیرکبیر انجام

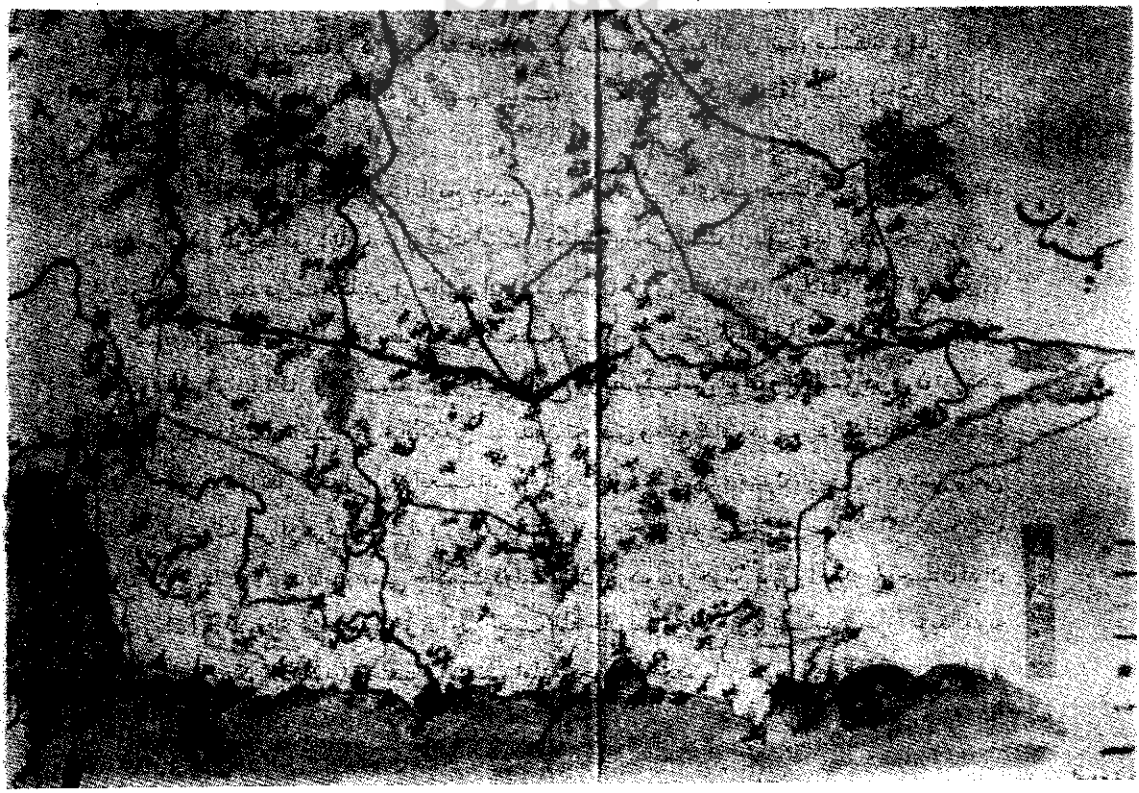
داده... مستقیماً به او نسبت داده اند، اما هر کار مثبتی که کس دیگری انجام داده به ناصرالدین شاه نسبت داده اند. مثلاً گفته می شود محاصره هرات را ناصرالدین شاه انجام داد، فتح اراک را ناصرالدین شاه انجام داد...^۱. نگارنده، خود در کتاب **بلوچستان در سال های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ قمری** نیز از این درد نالیده ام و علاوه بر مصداق بحث در موضوع کتاب، نمونه های دیگری نیز در آنجا آورده ام که خدمات کسی به نام دیگری که از نفوذ و زر و زور بیشتری برخوردار بوده است، ثبت شده^۲، و حتی به اعطای نشان و ترفیع و جایزه و درجه به این دیگری منجر گردیده است^۳. اینک متأسفانه چنین می نماید که این آفت دامن استاد مجتهدزاده را نیز گرفته باشد - و البته از طریق ماخذی که به این آفت آلوده بوده اند - و ایشان نیز در مواردی بدون دقت کافی در تاریخچه مسائل مرزی بلوچستان و در عملکرد شخصیت های تاریخی درگیر در آن مسائل مطالبی را عنوان فرموده اند که فاقد آن دقت و شفافیتی است که معمولاً از مشخصات نوشته های ایشان به شمار می رود.

در مورد تاریخ بلوچستان، و منجمله تاریخ اخیر آن منطقه که شامل مسائل مرزی آن نیز می شود، متأسفانه با فقر شدید منابع و ماخذ روبرو هستیم. تقصیر این امر را نگارنده، حداقل در دوران اخیر، متوجه دانشمندان، آگاهان، و محققان محلی، و به ویژه متوجه خاندان های قدیمی و ذی نفوذی می داند که بعضاً اسناد ارزشمندی در این مورد در اختیار دارند - یا داشته اند - و نه خود تا کتون نسبت به چاپ و انتشار آنها اقدام نموده اند، و نه آنها را برای پژوهش و انتشار در اختیار محققان و علاقمندان قرار داده اند. و این که بزرگان سالخورده این خانواده ها که خاطرات و آگاهی هایی از مسائل مکتوم و نادانسته و مبهم تاریخ منطقه را در سینه داشته اند، اینک غالب قریب به اتفاق آنها، متأسفانه، قبل از آنکه این خاطرات و آگاهی ها را به گونه ای منظم و پیوسته و روشنگر به دیگران منتقل کنند، رخت از سرای خاک کشیده اند.

یکی از افسانه های نادرست تاریخ جدید ما پیرامون مرزهای بلوچستان که در مقاله استاد مجتهدزاده نیز تلویحاً مورد تأیید قرار گرفته است، حکایت رایجی است در باب جدا کردن بخش بزرگی از بلوچستان توسط دولت انگلیس از خاک ایران در کمیسیون مرزی سال ۱۸۷۲ میلادی (۱۲۸۸ قمری). این افسانه ای است بیشتر مولود وطن پرستی متعصبانه مورخ و محقق گرانقدر ایران، شادروان محمود محمود، در اثر ماندگار و ارزشمند آن روانشاد تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، که متأسفانه اکثر مورخان بعدی نیز بدون تحقیق و تتبع کافی در مورد این ادعا عین گفته شادروان محمود را نقل کرده اند^۴. واقعیت امر، چنان که از همه کتب و متون تاریخی به روشنی بر می آید، آن است که پس از مرگ نادرشاه و زوال دولت نادری، خاک بلوچستان از حیطة حاکمیت دولت ایران خارج شد و «... دامنه عملی حاکمیت دولت ایران از حول و حوش بمپور [مرکز بلوچستان ایران در آن زمان] هرگز فراتر نرفته بود؛ و هر چند حبیب الله خان امیر تویخانه و یا تهماسب میرزا مؤیدالدوله قلاع سرباز و نسکن (نسکنند) را متصرف شدند، اما به محض مراجعت این سرداران از آن حدود، نقاط و

قلاعی که به تصرف ایشان در آمده بودند دوباره عَلم استقلال و خودسری افراشتند. جریان دائم و پیوسته انفاذ امر حکومت در مناطق دور دست بلوچستان فقط پس از به حکومت رسیدن ابراهیم خان سعدالدوله و ادامه حضور و حکومت وی در منطقه تحقق پذیرفت و در زمان تشکیل کمیسیون مرزی ۱۲۸۸ نیز . . . حدود تصرفات ابراهیم خان از همان حدودی که به عنوان مرز شناخته شد فراتر نرفته بود و در بعضی نقاط حتی هنوز بدان حدود هم نرسیده بود. . . . ۵۹.

خلاصه امر ظاهراً از این قرار بود که پس از شکست شورش های آقاخان محلاتی در دو نوبت (۱۸۳۷ م. ۳-۱۲۵۲ ق. ، و ۱۸۳۹ م. ۱۲۵۵ ق.) که به خواست و دستور انگلیسی ها به منظور استقلال بخشیدن به بلوچستان تا حدود نرماشیر و بم صورت گرفته بودند تا دیوار دفاعی غربی هندوستان را شکل ببخشند، و در نتیجه، تغییر این نقشه به نقشه نشانیدن شاه شجاع الملک درانی به تخت سلطنت افغانستان و برنامه ریزی برای گسترش مرزهای سلطنت وی تا کرانه های اقیانوس هند و انضمام بلوچستان و سند به خاک افغانستان در آینده، که با قیام خونین مردم افغانستان و قتل عام شانزده هزار نفر، یعنی تمامی افراد پادگان انگلیسی کابل به استثنای یک نفر پزشک، در راه بازگشت آن نیرو به جلال آباد برای مراجعت به هند (۱۸۴۲ م.) عقیم ماند، و بعد از شورش هندوستان (۵۸-۱۸۵۶) و آشکار شدن ضرورت اولاً تقویت جدی دیوار دفاعی هند در غرب و ایجاد مناطق و ممالک پوشالی بین هند و ایران از یک سو، و هند و مناطق نفوذ روسیه در آسیای مرکزی از دیگر سو، و ثانیاً ایجاد خط



تلگراف بین هند و لندن، سیاست بریتانیا بر تقویت هر چه بیشتر خان کلات و منضم ساختن نه فقط تمامی بلوچستان، بلکه قسمت‌های عمده ای از خااک ایالت کرمان و سواحل جنوب شرقی و جنوبی ایران تا بندر عباس، به قلمرو خان کلات قرار گرفت. در این ایام هیئت‌های مختلف انگلیسی به عنوان مختلف و منجمله هیئتی به ریاست یک صاحب منصب تلگراف خانه انگلیس به نام فردریک گلدسمید به عنوان بررسی مسیر خط تلگراف هند-بصره-لندن، به مناطق جنوب شرقی ایران سفر کرده و بررسی دقیقی از آن مناطق به عمل آوردند. خواسته واقعی و کمال مطلوب بریتانیا در آن زمان محروم ساختن ایران از مالکیت بیش از نود درصد از سرزمینی که بعداً به نام «بلوچستان ایران» شناخته شد و در حقیقت تحدید بلوچستان ایران به حدود بمپور، و نیز با توجه به اهمیت مضاعفی که کشیدن خطوط تلگراف به مناطق ساحلی جنوب شرقی ایران داده بود، خارج ساختن مناطق ساحلی مکران و بلوچستان و بندر عباس تا حدود بندر لنگه از دست دولت ایران بود. گلدسمید در یک جا به هنگام بحث پیرامون اشکال تراشی‌های دولت ایران در مورد کشیدن سیم تلگراف در خااک خود می گوید: «... حتماً خواهید دولت ایران محق نیست از کراچی تا حدود شرقی بندر عباس ممانعتی به عمل آورد.»^۶

کلات در آن زمان هنوز از استقلال برخوردار بود و قرار بود به عنوان یک دولت مستقل منطقه حایل و پوشالی بین ایران و متصرفات انگلیس در هندوستان را تشکیل دهد، اما در واقع، آن طور که سیر تاریخ نشان داد، امپراتوری بریتانیا فقط منتظر بود که مسائل مرزی کلات با ایران حل شده و مرزهای آن مشخص شوند تا آن را رسماً ضمیمه متصرفات خود سازد. در نقشه‌هایی که در آن زمان توسط هیئت‌های انگلیسی تهیه شده بود و ظاهراً قرار بود مبنای هر نوع اقدامی برای تعیین و تثبیت مرزهای جنوب شرقی ایران با خان نشین کلات قرار گیرد- خواه مذاکره، خواه حکمیت، خواه جنگ- طبق نوشته گلداسمید: «... خط قرمزی در حدود ۵۹ درجه کشیده شده است که تا حدود ۵۴ درجه و ۵۰ ثانیه به سمت مغرب امتداد دارد و این خط سرحد شرقی ایران را از سیستان تا اقیانوس هند مشخص می نماید»^۷. این خط مرزی ادعایی انگلیسی‌ها، حد فعلی استان کرمان یا استان سیستان و بلوچستان است و حتی قسمت‌هایی از خااک نرماشیر و نیز جیرفت و رودبار جیرفت، و در جنوب تا غرب بندر عباس را نیز خارج از قلمرو حکومت ایران قرار می داد. آن گاه ژنرال تلگرافخانه انگلیس با کمال سخاوت و در ژستی منصفانه، اضافه می کند: «... ولی حقیقت امر با شرح فوق تفاوت بسیار دارد. اگر خط مزبور قبل از این که به دریا برسد به سمت شرق انحنا پیدا کرده و از ناحیه عبور بمپور به سمت جنوب منحرف شده و از منطقه ای در حدود چهار درجه نصف النهار عبور نماید، این به حقیقت نزدیک تر است»^۸. یعنی جناب گلدسمید در کمال سخاوت و مندی موافقت کرده اند ناحیه نرماشیر و جیرفت و بمپور را به ایران واگذار فرمایند.

خواب و خیال‌های گلدسمید و مافوق‌هائش احتمالاً معطوف‌دبه اوضاع و احوال بیست سال قبل از آن تاریخ بود، چه واقعیت تاریخی آن است که تا اواخر دهه ۱۲۶۰ ق. و یا اوائل دهه ۱۲۷۰ ق.

حاکمیت ایران در سرزمین های ماورای بامپور جداً محل سؤال بوده و نفوذ دولت ایران در بلوچستان شدیداً متزلزل، ضعیف و گهگاهی بود؛ هر زمان که سرداری برای فتوحات به آن نواحی فرستاده می شد، در صورت توفیق تا زمانی که اردوی او در آن حوالی بود دامنه نفوذ و اقتدار وی معمولاً با کشتار و خونریزی، تا حدود قابل دسترسی آن اردو ظاهر آبرقرار می شد، اما به محض مراجعت آن سردار، که معمولاً از تهران اعزام شده و اهل منطقه ای فرسنگ ها دور از بلوچستان بود، داعیه استقلال طلبی، هربار با بغض و کینه ای شدیدتر، تجدید می شد - ماجرای حبیب الله خان شاهسون امیر توپخانه و قساوت های وی در زمان محمد شاه قاجار از نمونه های گویای آن وضعیت است. در زمان صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر، آن وزیر با کفایت و صاحب تدبیر توانست با حداقل ممکن جنگ و خونریزی و با سیاستی که در آن استاد بود و اساس مملکت داریش بر آن استوار بود، یعنی با سیاست تخویف و تحیب مدعیان و مهره های اصلی و عمده استقلال طلبی بلوچستان، مانند سردار محمدعلی خان نارویی، دوست محمدخان بلوچ، محمدرضا نخعی، و دیگران را به خدمتگزاران دولت و حکومت ایران تبدیل کند^۹. اما به علت بقیصه ماهوی و ذاتی حکومت های شرقی که قائم به شخص هستند پس از عزل و قتل امیر، بار دیگر حکومت ایران ماند و حول و حوش بامپور^{۱۰}. اما به حکومت رسیدن ابراهیم خان سرتیپ بمی - از طایفه بهزادی بم - در اوائل دهه ۱۲۷۰ ق. در بلوچستان، و تدبیر و کفایت و شجاعت وی از یک سو، و ایران دوستی و وطن خواهی او از دیگر سو، وضعیت را در بلوچستان این بار به گونه ای اساسی تغییر داد^{۱۱}، و ابراهیم خان با همان سیاست امیر، اما با حضور نزدیک و مداوم در منطقه به گسترش و استحکام پایه های قدرت خود و حاکمیت بلامعارض دولت ایران در منطقه پرداخت.

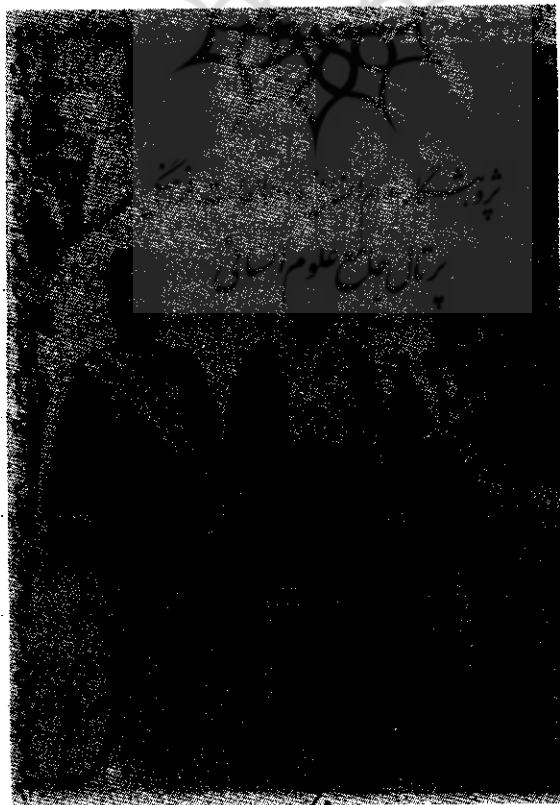
علاوه بر سیاست مملکت داری و تدبیر ملک، ابراهیم خان از لحاظ رویکرد نظری در مورد مرزهای جنوب شرقی ایران نیز به همان مکتب عباس میرزا نایب السلطنه و میرزا تقی خان امیرکبیر تعلق داشت و مرز طبیعی جنوب شرقی ایران را رود سند می دانست. در نتیجه با رسیدن به حکومت بلوچستان در جهت تحقق آن امر شروع به گسترش دامنه قلمرو حکومت خود به سمت شرق کرد. در طول سالیان نه فقط خوانین و سرداران داعیه دار قدرت و استقلال محلی، بلکه خان کلات که با حمایت و پشتیبانی همه جانبه امپراتوری بریتانیا مدعی تمامی خاک بلوچستان بود، قدم به قدم در برابر فتوحات وی عقب نشستند و به تدریج نه فقط خان کلات که امپراتوری بریتانیا نیز متوجه شدند حریف نیروی شمشیر و تدبیر این سردار غیور ایرانی نیستند. گلد سمید به نقل از مأمور سیاسی انگلیس مستقر در دربار تشکیل شده توسط انگلستان برای خان کلات در سال ۱۸۷۰ م. (۱۲۸۶ ق.) می نویسد: «... لازم بود ترتیب های تازه اتخاذ شود که سرحدات غربی این مملکت [کلات] از تجاوزات مصون بماند، و از دولت ایران که قریب به بیست سال بود به سرحدات کلات تجاوز می کرد [یعنی از اواخر دهه ۱۲۶۰ و اوائل دهه ۱۲۷۰ قمری مقارن با آغاز حکومت ابراهیم خان] جلوگیری شود و در بین یک حد و حدودی

معین گردد... ۱۲۴. در طول این نزدیک به بیست سال نه نیرو و توان نظامی خان کلات و دیگر خوانین و سرداران استقلال طلب و گوش به فرمان خان کلات و مأموران انگلیسی، نه تحریکات و انتریک های سیاسی محلی، و نه اغواگری ها و وسوسه های مأموران انگلیسی و به لطایف الحیل در باغ سبز و سوسه دورنمای سلطنت بلوچستان مستقل و یا دم و دستگاه آقاخان در هند را نمودن، نتوانسته بود حریف غیرت و شجاعت و تدبیر و دوراندیشی این سردار غیور ایرانی در تحکیم و توسعه حاکمیت ایران در بلوچستان گردد. با فتوحات ابراهیم خان در بلوچستان، به ویژه هنگامی که منطقه کج (یا کبج) مستقیماً در معرض تهدید و حمله وی واقع شد، امپراتوری بریتانیا و حکومت هند انگلیس بیش از پیش به وحشت افتادند، چرا که اینک به کُنه تفکر ابراهیم خان در مورد مرزهای طبیعی حکومتش به تدریج واقف می شدند، و بدین ترتیب دیر نمی دیدند که ایالت سند و بندر کراچی نیز مورد ادعا و حمله او قرار گیرد. در نتیجه انگلیسی ها پس از مایوس شدن از متوقف ساختن ابراهیم خان به زور و زر و وعده و تهدید، بر آن شدند تا وی را از طریق دولت مرکزی ایران متوقف سازند، و لاجرم به قوی ترین حربه خود، دیپلوماسی کارآمد قرن نوزدهم انگلیس، متوسل شده و در پی آن برآمدند تا قضیه را از طریق تهران و با تعیین رسمی مرزهای ایران و کلات فیصله دهند. و از آنجا که خان نشین کلات ظاهراً مملکتی مستقل بود، انگلیسی ها خود به عنوان حکم نظر خود را اعمال کنند، و از آنجا که امضایشان بدین عنوان پای توافق نامه قرار می گرفت در آینده نیز - تا هر زمان که قرار بود کلات ظاهر مستقل خود را حفظ کند - چنانچه طرف ایرانی در پی نقض قرارداد بر می آمد می توانستند رأساً مدعی آن گردند.

فردریک گلدسمید مأموریت یافت تا برای حکمیت در اختلاف مرزی ایران و افغانستان در مورد هیرمند به ایران آمده و پس از اتمام کارش در سیستان به عنوان حکم انگلیسی مرزهای بلوچستان ایران و کلات را نیز تعیین کند. او که اینک ژنرال سر فردریک گلدسمید خوانده می شد، در اوت ۱۸۷۰ از لندن عازم تهران شد و در اکتبر همان سال به تهران رسید. از طرف وزارت خارجه ایران نیز هیئتی به ریاست میرزا معصوم خان انصاری، از اقوام و منسوبین میرزا سعید خان انصاری وزیر خارجه وقت، که میرزا علی اشرف خان مهندس نیز به عنوان مساح و نقشه بردار از اجزاء آن هیئت بود، احکام و دستورالعمل های خود را دریافت نموده و هر دو هیئت ایرانی و انگلیسی با فاصله اندکی از یکدیگر به سوی منطقه مأموریت خویش در سیستان رهسپار شدند. هنوز هیئت ها چندان از تهران دور نشده بودند که دولت افغانستان اطلاع داد به علت اغتشاش اوضاع داخلی آن مملکت فعلاً نمی تواند نمایندگان خود را اعزام دارد و کار را به آینده موکول کرد. گلدسمید پیشنهاد کرد در این صورت همان هیئت ها به بلوچستان رفته و کار تعیین مرزهای بلوچستان را جلو بیاورند. میرزا معصوم خان پذیرفتن این پیشنهاد را منوط و موکول به اجازه دولت مرکزی و وزارت امور خارجه در تهران و رسیدن دستورالعمل های مربوطه از وزارت امور خارجه کرده، و در اصفهان منتظر جواب تهران می ماند. سرانجام هیئت های ایرانی و انگلیسی در تاریخ ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱ م. (۱۲۸۸ ق.) وارد بمپور مرکز حکومت بلوچستان شدند.

در این زمان والی کرمان و بلوچستان مرتضی قلی خان وکیل الملک ثانی فرزند محمد اسماعیل خان وکیل الملک اسفندیاری نوری بود، و حکومت بم و بلوچستان در دست ابراهیم خان سرتیپ بمی، که نیابتاً به عنوان نماینده وزارت داخله و نماینده والی ایالت و اصالتاً به عنوان حاکم بلوچستان مأمور عضویت در هیئت ایرانی و همکاری با میرزا معصوم خان می شود. هیئت نمایندگی خان کلات نیز با سردار فقیر محمد خان به عنوان نماینده خان، همراه با سرگرد هریسون نماینده انگلیس در کلات که به صورت مشاور اصلی خان کلات در آمده بود و نیز سرگرد راس نماینده سیاسی انگلیس در گوادر، سروان لووت مهندس نقشه بردار دولتی و دکتر بومن و نیز یک عده سیصد نفری از ملازمان آنها، متجمله ملا عطا محمد داروغه و چند تن دیگر از خوانین کلات به قصر قند وارد شده و در آنجا مستقر شدند. ضمناً خان کلات به راهنمایی سرگرد هریسون دو عراده توپ نیز همراه این هیئت سیصد نفری خود به کج، که منطقه مورد اختلاف ایران و کلات بود، اعزام کرده بود تا به هنگام رسیدگی هیئت حکمیت به دعاوی طرفین این منطقه جزو متصرفات کلات وانمود شود.

واقعیت این بود که هیئت ایرانی اعزام شده از تهران کوچک ترین آشنایی قبلی با منطقه نداشت، و این عیناً همان نکته مورد نظر و مطلوب گلدسمید بود که تحقیقات محلی به گونه ای به اصطلاح «فرمالیته» فقط به تصویب و تأیید پیشنهادهای حکم انگلیسی منجر شود. اما حضور ابراهیم خان سرتیپ



بمی، و وطن دوستی و درست کاری میرزا معصوم خان انصاری و اعتمادی که به حاکم ایرانی بلوچستان نمود و نقطه نظرات وطن دوستانه وی را پذیرفت، نقشه ها و خیالات ژنرال تلگراف خانه بریتانیا را نقش بر آب کرد.

تفصیل کار و فعالیت ها و آنچه بین ابراهیم خان و میرزا معصوم خان و گلداسمید گذشت از حوصله این مقال بیرون است. اجمالاً اشاره می شود که ابراهیم خان از پذیرفتن هیئت نمایندگی کلات امتناع نمود، و در نتیجه میرزا معصوم خان و هیئت اعزامی از تهران نیز با چنان بی اعتنایی و تحقیری با مأمورین کلات برخورد کردند که گلداسمید صلاح در آن دید از ملاقات رسمی هیئت های نمایندگی طرفین جلوگیری کند^{۱۳}. وقتی گلداسمید با مقاومت سرسختانه ابراهیم خان و تأثیر نفوذ وی بر میرزا معصوم خان و هیئت وزارت خارجه ایران روبرو شد در صدد برآمد به ترتیبی آن دو، ابراهیم خان و میرزا معصوم خان را از هم جدا کند، و توانست به بهانه ای میرزا معصوم خان را به گوادر، که خود فیلاً به بهانه تماس با مقامات مافوقش در هند به آنجا رفته بود، بکشاند. نتیجه این کار نیز فوراً عاید حکم انگلیسی شد و توانست تأیید میرزا معصوم خان را دایر بر عدم تصرف ایران در گوادر به دست آورد. اما خوشبختانه مأمور صدیق و وطن دوست ایرانی فوراً به اشتباه خود پی برد و در نتیجه به جز گواهی عدم تصرف ایران در گوادر، در مورد حاکمیت منطقه کج حاضر به هیچ گونه قراری نشد، و فقط توافق کرد که مسئله در تهران مورد بررسی قرار گیرد^{۱۴}. گلداسمید پس از تهیه نقشه های مورد نظر خود، با توجه به رفتار نه چندان دوستانه ابراهیم خان، بازگشت از راه بلوچستان و بم را به صلاح خود ندیده، و بدون خداحافظی با حاکم بلوچستان، که در واقع مهماندار او و همه هیئت های شرکت کننده در کمیسیون نیز بود، با زستی قهرآمیز از گوادر به کراچی و از آنجا با کشتی به بوشهر عزیمت نموده و از آن راه به تهران بازگشت. میرزا معصوم خان و هیئت ایرانی نیز در ژوئیه ۱۸۷۱ (ربیع الثانی ۱۲۸۸) به تهران رسیدند.

در تهران گلداسمید در ششم اوت (۱۱ جمادی الاول) نقشه ها و رأی حکمیت خود را به شاه تسلیم کرد. ناصرالدین شاه واگذاری کج و گوادر را به کلات پذیرفت، اما مایل نبود یک قسمت هایی که داخل در اعوجاج رود دشت است، و همچنین ناحیه کوهک که جزو متصرفات کلات تعیین شده بود ضمیمه اراضی ایران گردد^{۱۵}. گلداسمید به ویژه در مورد کوهک به هیچ وجه زیر بار نمی رفت. در نوشته گلداسمید که به صورت مقدمه بر کتاب ایران شرقی، جغرافیا و شرح وقایع نوشته سرگرد سنت جان لووت و سرگرد ایوان اسمیت که هر دو در کمیسیون مرزی شرکت داشتند، آمده است این گونه توصیف می شود که ناصرالدین شاه در ملاقات های مکرر با ژنرال تلگرافچی انگلیسی، حتی با حالت تضرع و التماس، از او می خواهد که کوهک را به ایران واگذار کند، اما تلگرافچی انگلیسی هر بار با تکبر بیشتر به شاه ایران جواب رد می دهد.

علت پافشاری ناصرالدین شاه برای واگذاری منطقه کوهک^{۱۶} به ایران، و رد مؤکد درخواست وی از طرف انگلیسی ها موقعیت استراتژیک قلعه کوهک بود که تنها دژ نظامی محکم و مهم آن ناحیه به

شمار می رفت و به عبارت دیگر، تصرف کوهک امکان کنترل و اداره بخش بزرگی از بلوچستان تا سرحد سیستان را به هر کس که آن را در اختیار داشت، می داد.

اما در بلوچستان، پس از آن که هیئت های عضو کمیسیون محل را ترك کردند، چه گذشت؟ هنوز گلدسمید و سایر اعضای کمیسیون از منطقه دور نشده بودند که ابراهیم خان، عصبانی از آن که انگلیسی های مزور، که حریف او در احقاق حقی که وی آن را برای ایران مسلم می دانست نشده بودند، اینک به تزویر «دیپلوماسی» و با فریفتن یا تحت فشار گذاشتن پایتخت نشینان می خواستند راه او را سد کنند، ظاهراً بی اجازه و اطلاع حتی حکومت کرمان به کوهک تاخته و آنجا را به تصرف خود در آورد. قرار گرفتن گلدسمید در مقابل این عمل انجام شده از سویی و پافشاری شاه در واگذاری کوهک به ایران و مخالفت گلدسمید از سوی دیگر، باعث شد که کمیسر انگلیسی پیشنهاد کند که موضوع کوهک فعلاً مسکوت بماند و بحث در مورد آن به وقت دیگری موکول شود.

جریان کوهک که در تابستان ۱۲۸۸ ق. واقع شد و از جمله مهم ترین موارد در تاریخچه مسائل مرزی شرقی و جنوب شرقی ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی به شمار می رود، همان است که استاد مجتهدزاده با اشاره ای مجمل به آن، آن را همراه با بسیاری از دیگر اقدامات ابراهیم خان سرتیپ بمی - سعدالدوله بعد - به ابراهیم خان ظهیرالدوله نسبت می دهد که در سال ۱۲۴۰ ق. (۱۸۲۴ م.)، یعنی چهل و هشت سال قبل از این ماجرا، در گذشته بود.^{۱۷}

باری، بلافاصله پس از کوهک، ابراهیم خان بمی درنگ، و این بار البته گویا با اطلاع و موافقت وکیل الملک در کرمان، بندر چابهار را که از زمان کریم خان زند، در آن موقع نزدیک به یکصد سال در اجاره اعراب مسقط بود، اشغال کرده و مسقطی ها را بیرون راند. امپراتوری بریتانیای کبیر بار دیگر متحمل ضربه سخت و غافلگیر کننده ای شد. شدت عصبانیت و ناراحتی انگلیسی ها را باز هم از عبارات گلدسمید می توان دریافت: «چاه بهار بندری است که در طرف غربی گواتر و گواتر واقع شده است. در موقعی که کمیسر سرحدی در این نقاط بود این بندر تقریباً یکصدساله بود که در دست اعراب افتاده بود. چون در این موقع کمیسر انگلیسی دستوری برای مداخله نداشت در تعیین حدود سرحدی نیز در آن باب اقدامی نمود، اما دولت ایران از موقع استفاده نموده آنجا را متصرف شد و از طرف خود حاکم معین نمود و اعراب را بیرون کرد، ولی ما انگلیسی ها این اقدام ظالمانه دولت ایران را تصدیق نمی کنیم چون که مطابق با عدل و انصاف نیست. ولی قطع نظر از عدل و انصاف، صلاح دولت ایران نبود یک چنین جمعیت جدی را از آن جا بیرون کند. دولت ایران ممکن بود از وجود آنها استفاده های مادی بکند و اجازه دهد در همانجا متوقف شده و به تجارت مشغول باشند»^{۱۸}.

و البته مطابق معمول، و به دلالتی که مجملاً در ابتدای مقال به آنها اشاره شد، در نوشته های مورخان ایرانی همه این خدمات، فتح کوهک، فتح چابهار، . . . به مرتضی قلیخان وکیل الملک ثانی حاکم وقت کرمان، و اینک توسط استاد به ابراهیم خان ظهیرالدوله - البته چهل و اندی سال پس از

مرگش - نسبت داده می شود. حال آن که از ابراهیم خان سرتیپ بمی، که پس از این فتوحات از سوی شاه ملقب به سعدالدوله شد، فاتح نه فقط کوهک و چابهار، که در واقع فاتح همه آنچه که اینک بلوچستان ایران را تشکیل می دهد، بود نامی در میان نیست. و جالب تر آن که در کتابی چون تاریخ منتظم ناصری تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه که حالت تاریخ رسمی دولت و دربار ممالک محروسه را دارد و ذیل وقایع هر سال از عطسه شاه تا به دنیا آمدن دهمین فرزند فلان پیشخدمت دربار و تا «تشکیل مجلس جمع آوری اعانه» برای فقرای تهران^{۱۹} را ثبت و ضبط کرده است، کوچک ترین اشاره ای به تشکیل کمیسیون مرزی بلوچستان دیده نمی شود^{۲۰}.

باری مسئله کوهک، علیرغم تمایل و اقدامات امپراطوری بریتانیای کبیر، بدان ترتیب عملاً به سود ایران فیصله یافت، ولی از نظر قراردادهای رسمی مبهم باقی ماند. ابراهیم خان سعدالدوله تا به هنگام وفاتش در ۱۳۰۱ ق. حکومت منطقه وسیعی - به قول سرالیور سنت جان لووت یکی از حساس ترین و پرغوغاترین مناطق آسیا - از راین (در حدود یکصد کیلومتری کرمان و اینک از توابع آن شهرستان) تا بم و نرماشیر و تا مرزهای مبهم شرقی بلوچستان و از طرف جنوب تا سواحل دریای عمان و تنگه هرمز را بر عهده داشت. پس از مرگ سعدالدوله عمه زاده و داماد او زین العابدین خان سرتیپ - اسعدالدوله بعدی - با معاونت و کمک برادرش ابراهیم خان میرپنجه (معروف به امیر) حکومت بلوچستان را بر عهده گرفتند^{۲۱}.

زین العابدین خان، که در تعصبات وطن دوستی و ایران خواهی خلف صادق پیر و مرشد و پدر زن خود ابراهیم خان سعدالدوله شمرده می شد، همان سیاست سلف خود را در امر حکومت بلوچستان در پیش گرفت. امپراتوری بریتانیا که از رسیدن به توافقی با زین العابدین خان نیز مایوس شد، مجدداً بر آن شد که به طور رسمی مرزهای بلوچستان را تحدید و مشخص نماید و در این راه تلاش کرد با ایجاد برخوردهای مرزی و تحریکات مختلف دولت مرکزی راه این کار وادار کند. با این مقدمات سرانجام در سال ۱۳۱۳ ق. کمیسیون سرحدی بلوچستان مرکب از هیئت های ایران و انگلیس تشکیل شد. ریاست هیئت انگلیسی با سرهنگ هلدیچ بود و معاونت وی را سروان کیمبال و سرگرد پرسی سایکس که در آن هنگام به عنوان نخستین قنصل انگلیس در کرمان مشغول انجام وظیفه بود، بر عهده داشت. سرهنگ وهب نیز نقشه بردار هیئت انگلیسی بود^{۲۲}. ریاست هیئت ایرانی در این کمیسیون با میرزا علی اشرف خان مهندس مساح وزارت خارجه که اینک لقب احتشام الوزاره داشت، بود. این میرزا علی اشرف خان مهندس همان است که در کمیسیون ۱۲۸۸ نیز به عنوان مهندس نقشه بردار با میرزا معصوم خان انصاری همراه بود. زین العابدین خان، که چندی قبل از تشکیل کمیسیون لقب اسعدالدوله یافته بود، به عنوان نماینده وزارت داخله و حاکم بلوچستان عضو دیگر کمیسیون بود. این دو عضو اصلی هیئت ایرانی در طول کار کمیسیون چندین بار کارشان بر سر ارشدیت شان - که البته به نظر می رسید بهانه ای برای بروز اختلافات اساسی تر بود - به اختلاف و مجادله کشید. احتشام الوزاره خود را نماینده شاه

می دانست، اما زین العابدین خان اسعدالدوله خود را از هر جهت، چه شخصیت ذاتی، چه شخصیت خانوادگی، چه از حیث مقام و منصب، و خلاصه از هر لحاظ، برتر از او می شمرد، و گذشته از آن آنها در قلمرو حکومت وی بودند، و در نتیجه خود را از رئیس هیئت و کمیسر رسمی ایران ارشد و بالاتر می دانست! عضو سوم هیئت ایرانی فردی به نام سلیمان میرزا سعید نظام از بستگان عبدالحسین میرزا فرمانفرما والی وقت کرمان و بلوچستان بود. سلیمان میرزا ظاهرآبه عنوان نماینده وزارت جنگ - که به هیچ وجه در این کمیسیون مداخلتی نداشت - اما در واقع به عنوان نماینده شخص فرمانفرما به عضویت هیئت در آمده بود. به نظر می رسید که وی مأموریت داشت تا نقش چشم و گوش فرمانفرما را در کمیسیون بازی کند؛ و در ضمن احتمالاً فرمانفرما می خواسته تا به این وسیله حقوق و مداخلی برای خویشاوندان خود ترتیب داده باشد.

باری چنین می نمود که این کمیسیون نیز با نقشه های از پیش تنظیم و ترسیم شده شروع به کار کرده بود. اما این بار نیز بسیاری از این نقشه ها اعتراض و مخالفت شدید اسعدالدوله را برانگیخت. در یکی از نامه های اعتراض آمیزی که وی در مورد این نقشه ها و نیز در مورد عملکرد احتشام الوزاره که به نظر اسعدالدوله با صداقت و با موازین وطن خواهی منطبق نبود - به عبدالحسین میرزا فرمانفرما می نویسد، با عصبانیت و از سر درد فریاد بر می آورد که «... این خط آبی که از قلعه کوهک تا کوه ملک سیاه کشیده اند تمام برکنار کوهستان است، و اگر بنا باشد این خط را حد و سد قرار بدهند تمام ماشکید

اسعد الدوله
 علی زین العابدین
 در آن که مندم از این رعایات و زمین
 اوردت ترسم هزار افغ بر دهن تو بکنه
 اگر بنظر باشد که نوشته واقعا حکم تو
 که هست، بنا را از در تقوید تو نظر
 است لوطی
 عمل لورمان که همگی
 لکیر

جزو خاک انگلیس می شود و کلی املاک رعایای ایران که در رودخانه ماشکید است در تصرف آنها خواهد رفت . . . و البته فردا اسباب نزاع خواهد شد . . . ۲۳. در یادداشت محرمانه ای که فرمانفرما در پاسخ یک فقره دیگر از اعتراض های شدیداللعن اسعدالدوله برای او فرستاده است، می نویسد: « . . . به قول عوام آب از سرچشمه گل آلود است و مدار مملکت قسم دیگر است و به وجود من و شما رفع غلغل از یک مملکت نخواهد شد و من و شما ناجوریم که این ملاحظات را می کنیم. همه فقراتی که نوشته اید ضحیح و عین دولتخواهی است لیکن پیشرفت ندارد، و گذشته از این ها طرف [یعنی امپراتوری بریتانیا] قوی است . . . با این تفصیل احتشام الوزاره طور دیگر مقتضی بداند و بگوید در فلان موقع باید علامت گذارد و فلان ترتیب را داد چه می توان کرد؟ و ما تکلیف خود را به عمل آورده ایم. فی شهر شوال ۱۳۱۳ء ۲۴.

یکی از تفاوت های عمده کمیسیون مرزی ۱۳۱۳ بلوچستان با کمیسیون ۱۲۸۸، گذشته از تحولاتی که طی آن بیست و پنج سال به وقوع پیوسته بود- و منجمله انضمام رسمی خان نشین ظاهراً مستقل کلات به امپراتوری بریتانیا و تبدیل شدن آن به بلوچستان انگلیس به عنوان یکی از ایالات هند انگلیس و تحکیم حضور و قدرت نظامی و سیاسی امپراتوری بریتانیا در آنجا، که خود از علل، و در عین حال نتیجه توسعه شبکه خط آهن هند انگلیس و رسیدن آن خط تا پنجگور در نزدیکی مرز ایران بود- تفاوت اساسی ماهوی شخصیتی رئیس هیئت ایرانی در ۱۲۸۸ با همتای او در سال ۱۳۱۳ بود. آن چه که از نوشته های مختلف- و نیز از گزارش عملکرد آن دو شخصیت- استنباط می شود میرزا معصوم خان انصاری فردی صدیق و وطن خواه بود که در اجرای مأموریت خود- و نیز مأموریت سال بعدش در سیستان که استاد مجتهدزاده به شرح آن پرداخته اند- با همکاری حکام محل یعنی ابراهیم خان سعدالدوله در بلوچستان و امیر علم خان حشمت الملک در سیستان- تمامی سعی خود را در حفظ و پیشبرد منافع و حقوق میهنش به کار بست. از سوی دیگر علی اشرف خان احتشام الوزاره به نوشته مرحوم خان ملک ساسانی فردی الکلی و دائم الخمر بوده است که « . . . پس از یکی دو گیلان سیاه مست می شد» ۲۵ و ظاهراً حریفان انگلیسی نیز در سؤاستفاده از این نقطه ضعف وی فرصت را از دست نداده اند. و از آنجا که علم و دانش مساحی داشته و مهندس نقشه بردار وزارت خارجه بوده است، همان دانش و آگاهی وی از نقشه برداری و نقشه خوانی، و از سوی دیگری اطلاعی زین العابدین خان اسعدالدوله از نقشه خوانی مهندسی و ظرایف کار، کار را بر هیئت انگلیسی، و بر احتشام الوزاره سهل کرده بود. سایکس می نویسد: « . . . خلاصه صورت مجلس مربوط و نقشه ها و ضمایم آن پس از چند جلسه به امضا رسید، و اسعدالدوله که خیال می کرد موضوع را به نفع خود خاتمه داده است خیلی اظهار مسرت نمود. اینجانب نیز تعمداً خود را افسرده خاطر نشان می دادم و در موقع خواندن صورت مجلس فقط به قرائت طول و عرض ستون های مرزی اکتفا می نمودم» ۲۶.

اما به نظر نمی رسد که موضوع آن اندازه هم که سایکس به منظور بزرگنمایی زیرکی و زرنگی خود

به اغراق عنوان می‌کند^{۲۷} به نفع انگلستان خاتمه یافته باشد. اسعدالدوله اگر نقشه خوانی را درست نمی‌دانست، به وضعیت محل بیشتر و بهتر از هر یک از اعضای کمیسیون، چه ایرانی و چه انگلیسی، وارد و آشنا بود، و حتی المقدور تمام سعی و توان خود را برای احقاق حقوق ایران، حتی علیرغم دولت مرکزی و دستورالعمل‌های صادره از تهران و علیرغم کمیسر و رئیس هیئت نمایندگی ایران - که خود نقشه بردار بود - به کار بست. یکی از شواهد این مدعا یادداشتی است به تاریخ ۲۳ شوال ۱۳۱۳ که فرمانفرما بلافاصله پس از آگاهی از نتایج کار کمیسیون برای وی نوشته است: «اسعدالدوله همین نوشته من بالاترین تصدیقات است برای تو که می‌نویسم. از این ترتیبات و پیش بردن امورات سرحدی هزار آفرین بر تو، روی تو سفید. اگر اینطور باشد که نوشته ای واقعاً آنچه را که دولت به آنها واگذار کرده بود، تو ندادی. نمک دولت را به خود حلال کردی. از طرفی هم این مسئله را بدان که مهربانی من آنها را مجبور به همراهی کرده است، و الا آنها اینقدر هم مطیع نیستند. در هر صورت باید منتظر نقشه جات و نوشتجات احتشام الوزاره بود که چه جور از آنها گرفته باشد، خطی در گرفتن و دادن نوشته نشده باشد. ۲۳ شوال ۱۳۱۳، عبدالحسین فرمانفرما^{۲۸}».

از نکات جالب توجه در وقایع آن ایام تحریکات فراوانی است که از سوی انگلیسی‌ها و عوامل و ایادی آنها قبل از تشکیل کمیسیون مزبور، و حتی در حین کار کمیسیون علیه زین العابدین خان اسعدالدوله به عمل می‌آمد تا شاید بتوانند دولت مرکزی را به عزل وی از حکومت بلوچستان و کوتاه کردن دستش از کار کمیسیون مرزی وادارند. اما خوشبختانه چنین می‌نماید که دولت مرکزی در تهران، نه فقط در این مورد ریشه و هدف همه این تحریکات را دریافته بود و به حمایت از حاکم بلوچستان ادامه داده و حتی آن را تشدید کرد^{۲۹}، بلکه به طور کلی به ارزش زین العابدین خان اسعدالدوله به عنوان آگاه‌ترین و خبیره‌ترین فرد در امور بلوچستان، و به ویژه در مسائل مرزی بلوچستان به خوبی واقف بود، و حتی به هنگامی که وی از همه خدمات دیوانی و حکومتی هم برکنار بود، هر زمان که در مورد امور مرزی مسئله ای پیش می‌آمد و یا مذاکره ای در پیش بود، او را به اصرار فراوان برای شرکت و حضور در مذاکرات دعوت می‌کردند، چنانچه سرانجام نیز در همین راه جان سپرد^{۳۰}.

باری، مرزهای بلوچستان ایران طی دو کمیسیونی که به اجمال به شرح آنها پرداختیم تعیین و تثبیت شدند، و کمیسیون‌ها و مذاکرات بعدی - منجمله کمیسیونی که تیمسار سپهبد امان‌الله جهانیانی به عنوان کمیسر و رئیس هیئت نمایندگی ایران در آن شرکت داشت در زمستان سال ۱۳۳۶ شمسی -^{۳۱} عمدتاً به رفع اختلاف‌ها و تصحیح موارد اختلاف بر اساس کار همان کمیسیون‌های ۱۸۷۱ و ۱۸۹۵ (۱۲۸۸ ق و ۱۳۱۳ ق.) پرداختند. ایران به یمن غیرت و تدبیر و شمشیر سردار گمنام، ابراهیم خان اسعدالدوله که به حق او را «فاتح بلوچستان» می‌خوانند، در برابر مطامع و نقشه‌های استعماری ابرقدرت زمان، یعنی امپراتوری بریتانیای کبیر ایستاد و اگر نتوانست مرزهای خود را تا به آنجا که قهرمانی وطن پرست چون عباس میرزا نایب السلطنه، میرزا تقی خان امیرکبیر مرز طبیعی جنوب شرقی

ایران می دانستند، یعنی رود سند، برسانند، اجازه هم نداد که با نقشه های گلدسمید و مافوق هایش بخش های ذی قیمت و عزیز - یعنی همه آنچه که اینک بلوچستان ایران است و بخش هایی از خاک کرمان فعلی و تابندر عباس و بندر لنگه - از خاک پاك ایران جدا شوند. گذشته از آن مناطق وسیعی که انگلیسی ها در آن زمان برای نقشه ها و اهداف شان انضمام آنها را به خاک کلات آن زمان - بلوچستان انگلیس بعد، پاکستان امروز - ضروری و غیر قابل چشم پوشی می شمردند، یعنی مناطقی چون کوهک، اسفندک، دریده، مورد (مورتی)، . . . و یا طبق برنامه های آنها می بایست به صورت مناطق و یا بنادر متعلق و یا در اجاره و اختیار انگلستان در آید، همچون چابهار، توسط آن سردار غیور ایرانی به خاک پاك ایران بازگردانیده شد. غیرت و تدبیر زین العابدین اسعدالدوله، «سردار بلوچستان»، نیز، علیرغم همه ترندهای انگلیسی، دستاوردهای اسعدالدوله را برای ایران حفظ کرده و حقوق حقه ایران را پاسداری کرد. این دو سردار حتی در میدان دیپلوماسی نیز بر انگلستان تفوق یافته و «آنچه را که دولت به [انگلیسی ها] واگذار کرده بود به آنها ندادند». برای ایران نفس کشیدند و زیستند و جان دادند، و در صفحات تاریخ وطن خواهی نام نیک خویش را جاودانه ساختند و بزرگ ترین میراث ها را، نام نیک و غیرت ایران دوستی را، برای همه بازماندگان برجای گذاشتند، راهشان پاینده باد.

کتابگو ۱۳۳۰

یادداشت ها

- ۱- پیروز مجتهدزاده، «نگاهی به مرزهای شرقی ایران»، روزنامه ایران، شماره ۱۱۱۷، سال چهارم، ۲۲ آذرماه ۷۷.
- ۲- عبدالرضا سالاربهزادی، بلوچستان در سال های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ قمری، انتشارات موقوفة افشار، ۱۳۷۲، ص ۱۳۸.
- ۳- همان، ص ۱۴۰
- ۴- محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، از جسته ج ۳، ص ۹۵۲ و ج ۴، ص ۱۱۷۲.
- ۵- بلوچستان . . . ، ص ۱۲۲.
- ۶- همان، ص ۱۳۴.
- ۷- همان
- ۸- همان
- ۹- بلوچستان . . . ، صص ۹۸-۹۹
- ۱۰- همان ص ۱۲۱
- ۱۱- بحث درباره عوامل توفیق ابراهیم خان اسعدالدوله در بلوچستان از حوصله این مقال خارج است. برای بحثی جامع در این باره، ر. ک. به بخش نخست کتاب بلوچستان . . . تحت عنوان «درآمدی بر تاریخ بلوچستان در قرون اخیر»، قسمت های پایانی.
- ۱۲- بلوچستان . . . ، ص ۱۲۵.
- ۱۳- همان، ص ۱۳۰.
- ۱۴- بلوچستان . . . ، صص ۱۳۱-۱۳۰. تصور من آن است که اولیای دولت در تهران ادعاهای خود در منطقه کج و گواد را

فقط به عنوان وسیله و اهزمی برای چانه زنی بر سر مناطق دیگر عنوان می کردند. البته این با موضوع ابراهیم خان سرتیپ که تا رود سند را حق طبیعی ایران می دانست، تفاوت داشت.

۱۵- بلوچستان... ص ۱۳۵؛ به نقل از گلدهسپید در کتاب تاریخ روابط سیاسی...

۱۶- منطقه کوهک بلوچستان از توابع شهرستان سراوان است که نباید با ده کوهک از توابع شهرستان زابل در منطقه سیستان اشتباه شود.

۱۷- پیروز مجتهدزاده، «مرزهای شرقی ایران»، گفتگو، شماره ۲۱، پاییز ۷۷، صص ۳۲-۳۰.

۱۸- بلوچستان... ص ۱۳۷.

۱۹- ن. ک. به تاریخ منتظم ناصری ذیل سال ۱۲۸۸ ق.

۲۰- تقدیرنامه ای که ناصرالدین شاه بابت فتح چابهار برای ابراهیم خان سعدالدوله فرستاده بود تا قریب بیست و چند سال قبل در خانواده وی موجود بود. از وضعیت کنونی آن سند مهم بی اطلاعم.

۲۱- ابراهیم خان سعدالدوله پسر نداشت و از او تنها دو دختر، از دو ازدواج مختلف، باقی ماند. دختر بزرگ او از همسری کرمانی به عقد ازدواج عباس خان سرتیپ خواهرزاده سعدالدوله در آمد، و پس از مرگ عباس خان با زین العابدین خان سعدالدوله ازدواج کرد. دختر دوم سعدالدوله از ازدواج او با دختر اسحق خان عرب عامری بود که به عقد ازدواج پسر دایش غلامحسین خان سردار مجللی بمی (غلامحسین خان عامری) در آمد.

۲۲- سفرنامه سایکس، ترجمه مرحوم حسین سعادت نوری، انتشارات لوحه، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۶۴.

۲۳- بلوچستان... ص ۲۶۸.

۲۴- همان، ص ۲۹۵.

۲۵- خان ملک ساسانی، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، چاپ سوم، پابک، تهران ۱۳۶۲، ص ۲۰.

۲۶- سفرنامه سایکس، ص ۲۶۹.

۲۷- در خاطرات سایکس از این نوع بزرگنمایی ها در چندین جا دیده می شود، منجمله در ماجرای میرشهادت بلوچ. برای تفصیل ن. ک. به بلوچستان...، صص ۲۱۹ الی ۲۴۸.

۲۸- بلوچستان...، ص ۲۹۷.

۲۹- همان، صص ۸۸-۲۸۷.

۳۰- همان صص ۸۷-۳۸۶.

۳۱- امان الله جهانیانی، سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، تهران، بی نا، ۱۳۳۸.

گفتگو ۱۲۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی